5شنبه 29/9/1403-17جمادی الثانیه 1446-19دسامبر 2024-درس 15 تفسیر ترتیبی مدیریتی قرآن کریم- حدود صلاحیت های اصلح و تبیین دائمی او، این حدود را برای معارضان

[سوره الأنعام (6): آيات 50 تا 51]

قُلْ لا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزائِنُ اللَّهِ وَ لا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ لا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ ما يُوحى‏ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمى‏ وَ الْبَصِيرُ أَ فَلا تَتَفَكَّرُونَ (50) وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلى‏ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَ لا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (51)

بگو: به شما نمى‏گويم كه خزانه‏هاى خدا پيش من است. من غيب نميدانم.

به شما نمى‏گويم كه فرشته‏ام. من جز وحى از هيچ چيز پيروى نميكنم. بگو: آيا كور و بينا برابرند؟ آيا نمى‏انديشيد؟

كسانى را كه از روز حشر بيم دارند، و آنها را جز خدا دوست و شفاعت كننده‏اى نيست، بوسيله قرآن بترسان. شايد تقوى پيشه كنند.

خزائن: جمع خزانه، جايى كه چيزى در آن نگهدارى شود.

مقصود

اكنون به پيامبر خود دستور ميدهد كه بدنبال خواهش‏هاى ابلهانه آنها نسبت به نازل شدن آيات عذاب، به آنها بگويد كه ادعاى خدايى ندارد بلكه مدعى پيامبرى است. مى‏فرمايد:

قُلْ لا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزائِنُ اللَّهِ‏: به اينها بگو: خزانه‏هاى رحمت و و مخلوقات خدا بدست من نيست. يا اينكه خزانه‏هاى روزى خدا در دست من نيست، تا مردم بطمع مال، ايمان آورند.

وَ لا أَعْلَمُ الْغَيْبَ‏: من غيب نميدانم. تنها چيزهايى را ميدانم كه به من تعليم داده است. مثل مساله زنده شدن مردگان و بهشت و جهنم و ... ابن عباس گويد: مقصود اين است كه من عاقبت و سرانجام شما را ميدانم. اينهم خدا بمن تعليم داده است، بنا بر اين آنچه مخصوص خداست و بمن نياموخته است، نميدانم.

وَ لا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ‏: من نمى‏گويم: فرشته هستم. من انسانم. شما مرا مى‏شناسيد. حتى كارهايى كه از يك فرشته ساخته است از من ساخته نيست.

به اين جمله استدلال كرده‏اند كه: فرشته برتر از پيامبران است، لكن اين استدلال صحيح نيست، زيرا اين جمله در مقام بيان بيشتر بودن ثواب- كه ملاك فضيلت است- نيست. مى‏خواهد بگويد: چون من فرشته نيستم، نمى‏توانم چيزهايى كه فرشتگان در باره سرنوشت بندگان مى‏توانند مشاهده كنند و بفهمند، بفهمم.

إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما يُوحى‏ إِلَيَ‏: هر چه به شما گفته‏ام و مى‏گويم. وحيى است كه ازجانب خداوند بر من نازل ميشود.

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمى‏ وَ الْبَصِيرُ: به اينها بگو: آيا كسى كه عارف به مقام خدا و عالم بدين است، با آدم نادان برابر است؟ در اينجا آدم دانا تشبيه به بينا و آدم نادان تشبيه به كور شده است. در تفسير اهل بيت ع آمده است كه: آيا كسى كه ميداند با كسى كه نميداند، برابر است؟ بلخى گويد: يعنى: آيا كسى كه به نيازمندى و بندگى خود اعتراف مى‏كند، مثل كسى است كه ديده بصيرتش كور شده، حق را تميز نميدهد؟

أَ فَلا تَتَفَكَّرُونَ‏: چرا نمى‏انديشيد تا منصفانه داورى كنيد و وظيفه واجب خود يعنى اقرار بتوحيد و نفى تشبيه را انجام دهيد و خدا را به خلق تشبيه نكنيد؟ منظور اين است كه بينديشيد و تشخيص دهيد كه كور و بينا مساوى نيستند.

بيان آيه 51

اعراب‏

به: ضمير به‏ «ما يُوحى‏ إِلَيَّ» برميگردد.

لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌ‏: جمله حاليه.

مقصود

اكنون خداوند دستور مى‏دهد كه پس از بيان دلائل روشن، مردم را بترساند.مى‏فرمايد:

وَ أَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلى‏ رَبِّهِمْ‏: آنان كه از روز حشر مى‏ترسند، از خدا و قيامت بترسان و آنها را موعظه كن.

زجاج گويد: مقصود هر كسى است كه به قيامت معترف باشد. خواه مسلمان باشد خواه كتابى. بديهى است كه پيامبر همه خلق را مى‏ترساند، لكن آنها كه معتقد به معاد هستند، زودتر تحت تاثير قرار مى‏گيرند.

امام صادق فرمود: يعنى آنها را كه اميدوارند بخداوند و اصل شوند، بترسان و بوعده‏هايى كه در قرآن است، آنها را ترغيب كن، زيرا قرآن شفاعت كننده آنهاست و شفاعتش مورد قبول است.

لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَ لا شَفِيعٌ‏: آنها را جز خدا دوست و فريادرسى نيست.

زجاج گويد: يهود و نصارى خود را پسران و دوستان خدا ميدانستند. خداوند در اين آيه، اعلام كرد كه اهل كفر جز خدا دوستى و فريادرسى ندارند. از گفتار وى بر مى‏آيد كه آيه در باره كافران است. لكن مفسرين بر آنند كه آيه در باره مؤمنان است.

مقصود از اينكه: آنها را جز خدا دوست و فريادرسى نيست، اين است كه: شفاعت‏پيامبران و ديگران نسبت به مؤمنين به اذن پروردگار است. چنان كه مى‏فرمايد: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» (بقره 255: چه كسى بدون اذن خداوند شفاعت مى‏كند؟) لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ‏: تا آنها بترسند و از دستور تو اطاعت كنند. [[1]](#footnote-1)

تفسیر مدیریتی

حدود صلاحیت های اصلح و تبیین دائمی او، این حدود را برای معارضان

مخالفان اصلح از او کار های خارق العاده میخواستند فوق توان و صلاحیت ورده او که در آیات قبل بیان شد حال او مامور میشود از سوی مافوق که بگوید صلاحیت من حدی دارد من بشر و انسان هستم فرشته نیستم دارای گنج های زمین و آسمان نیستم بله اصلح هستم از اقران و مدعیان فضیلت بیش تری دارم ولی انسان هستم دارای دارایی و توانایی محدود .فرشتگان کار خارق العاده میکنند به امر و اذن خدا . مقام انسان از فرشتگان بالاتر است ولی کار های آنها ویژه خلقت و ماموریت تکوینی آنهاست رده آنها اقتضا میکند از ظرفیت های بالاتری و قوی تر بهره مند باشند از من کار انسانی توقع داشته باشید پس اولا امکانات من محدود است قُلْ لا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزائِنُ اللَّهِ دانش من محدود است وَ لا أَعْلَمُ الْغَيْبَ توان من محدود است وَ لا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ اگر اصلح هستم و شایسته ترین انسان برای تصدی امور هستم به علت ارتباط وحیانی من با خداست اطلاعات بیش تری که از شما دارم از مافوق به گونه خاص به من میرسد او هر مقدار و هر وقت بخواهد مرا از این اطلاعات بهره مند میکند و هر زمان بخواهد بهره مند نمیکند و علت اصلحیت من تبعیت محض از وحی است لابد خداوند این شایستگی را در من دیده که این گونه به من توجه دارد توقعات شما از من به عنوان اصلح باید در این چهارچوب باشد إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ ما يُوحى‏ إِلَيَّ چنین ارتباطاتی معنوی و مقدس با مافوق اصلح را بصیر میکند یعنی بینا میشود اموری را می بیند که دیگران نمی بینند و همین او را خارق العاده میکند به شکل قانونمند ومنضبط نه بدون چهار جوب باید این اطلاعات قدرت ساز درست تلقی وصحیح القاء شود این توانایی و دارای خاص نامش بصیرت است و مقابلش کوری است کور یعنی کسی که از این اطلاعات ویژه به علت عدم اصلحیت بی بهره است و بدیهی است که بصیر و اعمی مساوی نیستند اصلح ،بصیر و غیر اصلح ،اعمی است معلوم میشود که مقام اصلحیت با بصیرت توام است (هر دو نسبی )قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمى‏ وَ الْبَصِيرُ ای اصلح علت صلاحیت و محدوده آن را به معارضان خود بگوی و آنها را نقد کن که چرا تفکر نمیکنید تا خوب مرز اصلح و غیر اصلح برای شما روشن شود با قدری فکر دست از معارضه بر میدارید و به خط می آیید أَ فَلا تَتَفَكَّرُونَ (50) ای اصلح به انذار و هشدار معارضان ادامه بده وَ أَنْذِرْ بِهِ البته اگر هر کدام از این اینان اگر آخرت ترس باشند تحت تاثیر انذار های تو قرار میگیرند اگر تو را به هر دلیل به رسمیت نمی شناسند ولی از روز حشر به سوی رب خود بیم دارند و اعتقاد دارند که مقام مافوق تو روزی آنها را جمع و محاکمه و محاسبه میکند وبه علت همین بیم زمینه حذر وبه خود آمدن در پی انذار های تو دارند الَّذِينَ يَخافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلى‏ رَبِّهِمْ به اینان انذار بده که در روز محاسبه و معاتبه جز آن مقام عالی که مرا منصوب و تایید کرده به خاطر شایستگی های ذاتی من، جزاو هیچ ولی و شفیع ندارند و او هم که مرا قبول دارد پس نهایتا بیایید قبل از آن روز از همین الان مرا تایید و حمایت و تبعیت کنید آن روز دیر وبی فایده است گرایش شما به من لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَ لا شَفِيعٌ امید است این آخرت گرایان انذار های تو در آنها اثر کند و اصلح گرا هم بشوند و بپرهیزند از معارضه و ستیز بیهوده با تو لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (51)

 نتیجه : اصلح باید به تلاشهای تبیینی و منطقی خود در معرفی بیش تر خود و علت نصب خود و علت اصلحیت خود که ناشی از اطلاعات و ارتباطات خاص از مافوق است ، خطاب به معارضان خود ادامه دهد و نومید از تاثیر نشود بویژه آنان که مقام مافوق او را قبول دارند و در مقابل او احساس مسئولیت و پاسخگویی میکنند ، بیش تر باید مورد انذار قرار گیرند زیرا تاثیر پذیر ترند و به تو به عنوان اصلح بیش تر احتمال گرایش دارند . (والله العالم)

برای مطالعه

[سوره الأنعام (6): آيات 52 تا 53]

وَ لا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ما عَلَيْكَ مِنْ حِسابِهِمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ وَ ما مِنْ حِسابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ (52) وَ كَذلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَ هؤُلاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنا أَ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ (53)

ترجمه‏

آنان كه خداى خود را صبح و شام ميخوانند و اراده پاداش او مى‏كنند، طرد مكن.

حساب آنها بر تو و حساب تو بر آنها نيست كه آنها را طرد كنى. با طرد آنها از ستمكاران خواهى بود.

ما بعضى از آنها را به بعضى مى‏آزماييم تا بگويند: آيا اينها هستند كه خداوند از بين ما بر آنها منت گذاشته است؟ آيا خداوند به حال سپاسگزاران داناتر نيست؟

1. طبرسى، فضل بن حسن، ترجمه تفسير مجمع البيان، 27جلد، فراهانى - ايران - تهران، چاپ: 1. [↑](#footnote-ref-1)